



را ترسیم می کند و نحوه اداره و حکومت کردن را مشخص می سازد.

برای دستیابی به شناخت دقیق از انقلاب اسلامی ایران، ضروری است یک شناخت دقیق نسبت به خود انسان داشته باشیم زیرا پدیدآورندگان اصلی انقلاب ها انسان ها هستند. به عبارت دیگر، این انسان است که با همراهی انسان های دیگر که هم فکر و هم مسیر می باشند، پایی به عرصه اجتماعی می گذارد و نظم موجود را که با خواسته های اساسی آنها سازگار نیست، به هم می ریزند و تحولی اساسی به نام انقلاب به وجود می آورند. بر مبنای همین نظر، انقلاب های مختلف دنیا تشابه های گوناگونی دارند که ناشی از نقش انسان در آنها می باشد و در عین حال تفاوت هایی

انقلاب اسلامی ایران با همه بزرگی و با همه اثرات گوناگون در کشور، منطقه و جهان و با همه تغییراتی که در جامعه بین الملل، اندیشه سیاسی و تئوری های انقلاب ایجاد کرد، همچنان نیازمند تحلیل و بررسی های بیشتر می باشد. تاکنون کتاب ها، مقالات و نظریات گوناگون در این زمینه مطرح شده و بحث ها و گفتگوهای فراوان را به خود اختصاص داده اما تاکنون احساس کفايت در هیچ یک از نويسندگان و تحلیل گران انقلاب حاصل نشده و بررسی ها ادامه دارد.

شناخت و بررسی انقلاب اسلامی برای ما ايرانیان نسبت به پژوهندگان سایر ملل از اين جهت برتری دارد که آينده جامعه ايران را رقم می زند. برداشت از ماهیت، چرایی و اهداف انقلاب، مسیر آينده کشور

فراگیر و ریشه‌دار در قالب نظامهای گوناگون شاهی و شاهنشاهی بر ایران استیلا داشت تا انقلاب اسلامی ایران به وقوع پیوست.

ریشه‌دار بودن بیماری خودکامگی و جان‌سختی استبداد در ایران تاحدی بود که حتی انقلاب مشروطه با تمام عظمت و پایگاه وسیع مردمی نتوانست با آن مقابله کند و پس از زمان کوتاهی با حفظ ظواهر مشروطه، مجدداً خودکامگی با شکل دیگر و همه جانبه‌تر و گسترده‌تر باز تولید شد.

ویژگی مهم جامعه استبدادزده این است که کل جامعه در هرم قدرتی متجلی می‌شود و در رأس آن قدرت قرار دارد. این قدرت برآمده از حق حاکمیت انسان‌ها به سرنوشت خود نیست بلکه به او اعمال می‌شود. در این جامعه، همیشه حق و حقیقت در بالا است و وظیفه قاعده پیروی از حقیقت تعريف شده توسط رأس است. رابطه انسان‌ها در چنین جامعه‌ای نه رابطه برابر که رابطه بالا و پایین رئیس و مرئوس، سلطان و رعیت و به زبان دیگر رابطه شبان و رمه است.

نکته مهم دیگر در یک جامعه استبدادزده این است که حاکم مستبد و خودکامه برای حفظ سلطه خود، نیازمند افرادی است که بدون کم و کاست تمامی اقدامات خودکامانه او را تأیید کنند. به این ترتیب اطرافیان سرسپرده، چاپلوس و فرمانبر به دور او جمع می‌شوند تا قدرت او را تحکیم بخشند. نتیجه این که به مرور زمان سیاستمداران استخواندار و فرهیخته به کثار می‌رونند و افراد بی‌ریشه جایگزین آن‌ها می‌شوند.

ویژگی دیگر جامعه استبدادی به‌ویژه در تاریخ

هم دارند که مربوط به ایده‌ها، شرایط جغرافیایی تاریخی و فرهنگی هر ملتی است.

انسان دارای ویژگی‌های فطری گوناگون است که مهم‌ترین آن‌ها ضدظلم بودن می‌باشد. این ویژگی مثل سایر خصوصیات فطری آموختنی نیست و در داخل فطرت انسان توسط خداوند متعال قرار داده شده است. این ویژگی باعث می‌شود تا انسان در صحنه اجتماعی ظلم را برنتابد و با استبداد و خودکامگی به مقابله برخیزد.

ویژگی دیگر انسان، خودآگاه و اجتماعی بودن او است. به عبارت دیگر، انسان موجودی اجتماعی می‌باشد که انسانیت او در زیست اجتماعی تحقق می‌یابد. این ویژگی عامل پیگیری حیثیت و کرامت انسانی در اجتماع است که عالی‌ترین هدف او می‌باشد.

عدم توجه به ویژگی انسانی مذکور که معمولاً در جوامع با حاکمیت توتالیتاری دیده می‌شود، عامل تحریر انسان می‌گردد. این عامل به لحاظ روان‌شناسی یکی از مهم‌ترین عوامل حرکت انسان است که در پی رفع آن می‌باشد. در حکومت‌های تمامیت‌خواه شخصیت حاکم آن‌چنان بزرگ و گسترده می‌شود که دیگر جایی برای شخصیت ملت باقی نمی‌ماند و ملت باید آن‌گونه بگوید، بشنوید، بنویسید، بخواند زندگی کند و بیندیشد که حاکم می‌خواهد. این نحوه حکومت، تحقیر ملی ایجاد می‌کند که در درازمدت باعث عکس العمل شدید می‌شود.

خودکامگی، استبداد و استبدادزدگی دیرپاترین بیماری سیاسی و فرهنگی جامعه ایران در تاریخ طولانی این کشور بوده است. این بیماری و پدیده

با توجه به نکات مطروح، پادشاهی که خود را نماینده خدا در زمین و نه برگزیده مردم سرزمین خود می‌داند، تمامی انسان‌ها را زیر فرمان و فرمانبر می‌خواهد و سرنوشت آن‌ها را نه در دست خودشان بلکه در دست خویش می‌داند.

با آمدن اسلام به ایران گرچه ساخت کاستی و طبقاتی جامعه فرو ریخت اما روش کشورداری تغییری اساسی نکرد و در زمینه مشروعیت حاکمیت، نظریه فره ایزدی به شکل اندیشه ظل الله بودن سلطان بازسازی و ارایه شد (۴).

خواجه نظام الملک دولتمرد و وزیر با کفایت سلجوقیان در کتاب سیاست‌نامه نوشته است: «ایزد تعالی در هر عصری و روزگاری یکی را ز میان خلق برگزیند و او را به هنرها پادشاهانه و ستوده آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام بندگان را بدو باز بندد و فساد و آشوب و فتنه را بدو بسته گرداند و هیبت و حشمت او را اندر دل‌ها و چشم خلائق بگستراند تا مردم اندر عدل، روزگار می‌گزارند» (۵).

امام محمد غزالی، در نصیحت الملوك آورده است: «سلطان سایه هیبت خدای است بر روی زمین. یعنی که بزرگ و برگماشته خدای است بر خلق خویش، پس بایست دانست کسی را که او پادشاهی و فره ایزدی داد، دوست باید داشتن و پادشاهان را متابع باید بودن و با ملوک منازعت نشاید کردن و دشمن نباید داشتن» (۶).

بیماری خودکامگی شاهان در دوران قاجار کار را به جایی رساند که حتی اصلاح‌گران درون حکومت که در پی رفع ضعف‌های تاریخی ایران بودند و حل مشکل عقب‌ماندگی کشور و نوسازی آن را دنبال

ایران باستان و دوره‌های بعد از آن، مشروعیت دادن به شاهان از طریق اتصال آن‌ها به آسمان و پروردگار است. در کل، پادشاهان ایران باستان خود را برگزیده اهورا مزدا و نماینده پروردگار بر روی زمین می‌دانستند. داریوش پادشاه هخامنشی در یکی از سنگنوشته‌های به جای مانده پایه مشروعیت قدرت خود را چنین بیان می‌کند: «اهورا مزدا چون این سرزمین را آشفته دید، آن را به من ارزانی داشت، مرا شاه کرد و من شاه هستم به خواست اهورا مزدا. من این سرزمین را در جای خود نشاندم» (۱).

نمونه دیگر در این چارچوب نقش برجسته‌ای در بیستون است که آیین تاج‌گذاری خسرو پرویز را نشان می‌دهد که در آن خسرو با دست راست حلقه پادشاهی را از اهورا مزدا که در کنار او ایستاده است، دریافت می‌کند (۲).

اندیشه‌ای که فرمانروایان ایران پیش از اسلام بر پایه آن، قدرت خویش را مشروعیت می‌بخشیدند نظریه شناخته شده فره ایزدی بود. بر پایه این اندیشه، فره فروغی ایزدی است که اگر به دل انسانی باهنر و با خرد بتابد، او را شایسته سرپرستی و هدایت مردمان نموده است. واژه فره به معنای فروغ و روشنایی و نیز شکوه و جلال و در اصطلاح اوستایی «حقیقتی ایزدی است که کیفیتی آسمانی دارد که چون کسی را حاصل آید او را به شکوه و جلال پادشاهی و به مرحله تقدس و عظمت معنوی می‌رساند». و همین است که زیربنای فرمانروایی را الهی می‌کند، چرا که فره به دست نیامدنی و بلکه خدادادی است (۳).

این روش حکومتی رضا شاه که با ایجاد رعب و وحشت در جامعه همراه بود، باعث نفرت مردم و رویگردنی کامل ملت از او گردید و کار را به جایی رساند که در زمان حمله متفقین به ایران و سقوط رضا شاه، نه تنها مردم ناراحت نبودند بلکه اظهار خوشحالی می‌کردند. یعنی مردم حضور بیگانه را در کشور بر یک دیکتاتور ترجیح می‌دادند. این مطالب خاطره تلخی است که برای امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران به یاد مانده و آن عدم ناراحتی ملت ایران از اشغال کشور توسط بیگانه است که ناشی از وجود یک دیکتاتور خودکامه می‌باشد.

در پی برکناری رضا شاه با کوشش محمد علی فروغی و موافقت دول متفق و بهویژه انگلستان محمدرضا پهلوی به سلطنت رسید. او در دهه اول راهنمایی شرایط خاص کشور دخالت چندانی در اداره امور نداشت اما به مرور زمان زمینه قدرت یابی خود را فراهم می‌کرد. در بهمن ماه ۱۳۲۷ در دانشگاه تهران به شاه سوء قصد شد و او با استفاده از این موقعیت در کشور حکومت نظامی برقرار کرد و در عین حال انتخابات مجلس مؤسسان برای افزایش اختیارات خود را برگزار و مجلس را تشکیل داد. مجلس مؤسسان به اتفاق آرا به برپایی مجلس سنا که نیمی از اعضای آن منتخب شاه بودند رأی داد. همچنین در این مجلس به شاه اختیار انحلال مجلس شورای ملی را به شرط انتخابات همزمان برای مجلس جدید را داد.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که با کمک انگلیس و آمریکا طراحی شد، پایان بخش جنبش ملی کردن

می‌کردند، در نهایت ناکام شدند و از صحنه خارج گشتند. سرنوشت عباس میرزا، قائم مقام فراهانی امیرکبیر، میرزا حسن خان سپهسالار و امین الدوله که به دلیل دشمنی‌ها و حсадت‌های ناشی از حکومت خودکامه ناکام ماندند، قابل توجه است. انقلاب مشروطه که به دلیل نالمید شدن مردم از اصلاحات به دست نخبگان رسمی و اعتماد به اصلاح‌گرایان و روشنفکران برآمده از متن جامعه به وقوع پیوست، خواهان مهار زدن بر نظام خودکامه و استبدادی کشور بود. انقلابیون می‌خواستند از شر حکومت شاه خودکامه خلاص شوند و به جای آن حکومت قانون را قرار دهند. به عبارت دیگر، انسان انقلابی مشروطه‌خواه در پی دستیابی به شخصیت انسانی خود بود.

کودتای سوم اسفند ۱۳۹۹ شمسی آغاز فرآیندی بود که در نهایت تمامی دستاوردهای انقلاب مشروطه را به باد داد و روش حکومتی را به روش‌های پیش از انقلاب پیوند زد. رضاخان پهلوی پس از این کودتا و تا سال ۱۳۰۴ با به دست گرفتن مقام‌هایی چون سردار سپه، وزارت جنگ و نخست‌وزیری و با پشتوانه نیروی نظامی و با اعمال زور و هراس افکنی و ایجاد زمینه‌های لازم به سلطنت قاجار پایان داد و سلسله پهلوی را به پادشاهی نشاند.

روش حکومتی رضا شاه به معنای دقیق خودکامانه و استبدادی بود. او هرگونه صدای مخالفی را خفه می‌کرد و به سرکوب بخش‌های گوناگون جامعه ایران در جهت استوار ساختن پایه‌های دیکتاتوری خود می‌پرداخت.

مانع بزرگی در جهت دستیابی به خواسته‌هایش هستند. او برای کنار زدن این مانع در پی کنترل مجلس و گرینش نمایندگان فرمانبردار و تسلیم برآمد و این کار را به ویژه از مجلس بیست و یکم به انجام رساند.

ارتشبد حسین فردوست درباره چند و چون برگزیدن نمایندگان مجلس شورای ملی می‌گوید: «در زمان نخست وزیری اسدالله علم، محمدرضا شاه دستور داد که با علم و منصور یک کمیسیون سه نفره برای انتخابات نمایندگان مجلس تشکیل دهم. هر روز منصور با یک کیف پر از اسمای به آن جا می‌آمد. منصور اسمای افراد مورد نظر را می‌خواند و علم هر کدام را که می‌خواست تأیید می‌کرد و آنان سر از صندوق آرا درمی‌آورند»(۸).

در پی واگذاری حق قضایوت کنسولی به نظامیان آمریکایی در مجلس و مخالفت امام خمینی با این قانون، شاه امام را دستگیر و به ترکیه تبعید نمود. با نخست وزیر شدن امیرعباس هویدا که یک تکنوقرات فرمابر و مطیع بود، مقام نخست وزیر به پوسته‌ای میان تهی و بی خاصیت تبدیل شد و به همین دلیل برای سال‌های طولانی این سمت را حفظ نمود. شاه که به قول دکتر مصدق تنها شاهی بود که دوست داشت نخست وزیر هم باشد (برخلاف این که نخست وزیران دوست داشتند شاه بشوند)، از عملکرد هویدا بسیار راضی بود و به همین دلیل برای مدت سیزده سال او را در این مقام نگاه داشت.

در این شرایط دیگر شاه همه کاره مملکت بود و تمام امور با نظر او اداره می‌گشت. نگاهی

صنعت نفت و حرکت‌های آزادیخواهانه و استقلال طلبانه دهه اخیر بود. دکتر محمد مصدق رهبر جنبش از کار برکنار و سرلشکر فضل الله زاهدی به نخست وزیری منصوب شد. شاه از این پس تبدیل به دیکتاتوری گردید که به سرکوب و دستگیری و حتی اعدام مخالفان پرداخت و جو رعب و وحشت را در کلیه نهادهای اجتماعی گسترش داد. دانشگاه، حوزه، بازار، ایلات، عشایر کارخانه‌ها و ... تحت فشار قرار گرفتند و به بدترین وجه سرکوب شدند.

در سال ۱۳۳۶، ساواک با همکاری آمریکا و اسرائیل تأسیس گردید و به همراه ارتش و دیگر نیروهای امنیتی و انتظامی از پایه‌های اصلی حکومت و سرکوب مخالفان شد.

سرکوب قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ توسط شاه که به دنبال سخنرانی امام خمینی در روز سیزده خرداد همان سال و دستگیری ایشان به وقوع پیوست تکمیل چرخه دیکتاتوری کامل شاه بود که خود را پیروز میدان می‌دانست. شاه به دنبال دستگیری امام خمینی، به دستگیری و محکمه سران نهضت آزادی، حزب ملت ایران، جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی و فرستادن گروهی به نقاط بد آب و هوا به عنوان تبعید، اعدام شماری در رابطه با جنبش پانزده خرداد، شناسایی و ملاشی کردن گروههای مذهبی پیکارجو و دستگیری روحانیون انقلابی پرداخت.

شاه که به طور دائم در پی افزایش قدرت و یکه‌تازی خود بود، به مروز زمان احساس کرد که مجلس مستقل و نمایندگان نخبه و سیاستمدار

حزب مردم و ایران نوین وابسته به خود رانیز تحمل نمی‌کند و باید ساختار کشور تک حزبی شود. شاه که دیگر در این زمان به یک دیکتاتور تمام عیار تبدیل شده بود و آزادی را پدیدآورنده هرج و مرج و آشفتگی به شمار می‌آورد، به این حقیقت اذعان کرد و گفت: «باور کنید وقتی سه چهارم ملتی خواندن و نوشتن نمی‌داند، تنها راه انجام اصلاحات شدیدترین دیکتاتوری‌ها است» (۱۰).

روش حکومتی او که همان ایجاد رعب و وحشت در جامعه بود، کار را به جایی رساند که دیگر کوچکترین پایگاه مردمی نداشت و ملت با تمام وجود از او و بقیه نزدیکانش نفرت داشتند و منتظر مردی بودند تا این نفرت خفته را که ناشی از تحقیر طولانی حکومت شاه بود، علنی سازد و به این مستبد بزرگ بهطور علنی و بسیار گسترش نه بگوید.

امام خمینی مرجع بزرگ شیعه و روحانی انقلابی که سال‌ها در برابر این بیماری تاریخی ایران ایستاده بود و از زمان‌های دور با استبداد و خودکامگی مبارزه کرده بود، این بار باز هم پا به میدان گذاشت و با شناخت دقیق از مردم خود و آمال و آرزوهایشان و با تکیه بر ویژگی فطری ضدظلم بودن آن‌ها، رهبری انقلاب را با مهارت تمام بر عهده گرفت و دیکتاتور زمان را از تخت سلطنت به پایین کشید.

امام که به دلیل شخصیت کاریزماتیک توان بسیج توده‌ها را داشت، بر شخصیت انسانی آن‌ها تکیه نمود و وعده آزادی، حاکمیت مردم بر سرنوشت و برخورداری از کرامت انسانی و احترام اجتماعی داد. خواسته‌ای که آرزوی چندین دهه

به گزارش دفتر تحقیقات و مطالعات وزارت امور خارجه آمریکا در سال ۱۳۴۴ گویای مطلب مذکور است: «شاه کنونی فقط پادشاه نیست. در عمل نخستوزیر و فرمانده کل نیروهای مسلح هم هست. تمام تصمیمات مهم دولت را یا خود اتخاذ می‌کند یا باید پیش از اجرا به تصویب او برسد. هیچ انتصاب مهمی در کادر اداری ایران بتوافق او انجام نمی‌گیرد. کار سازمان امنیت را به طور مستقیم در دست دارد. روابط خارجی ایران را هم خودش اداره می‌کند. انتصابات کادر دیپلماتیک، همه با او است. ترفیعات ارتش از درجه سروانی به بالا تنها با فرمان مستقیم او انجام می‌پذیرد. طرح‌های اقتصادی از تقاضای اعتبار خارجی گرفته تا محل تأسیس یک کارخانه همه برای تصمیم‌گیری نهایی به شاه ارجاع می‌شود، اداره دانشگاه‌ها در دست او است. هم او است که تصمیم می‌گیرد چه کسانی به جرم فساد، محاکمه خواهند شد. نمایندگان مجلس را او بر می‌گزیند. در عین حال تعیین میزان آزادی عمل مخالفان در مجلس هم به عهده او است، تصمیم نهایی درباره لوایحی که به تصویب مجلسین می‌رسد با او است. شاه یقین دارد که در شرایط کنونی، حکومت فردی، تنها راه حکمرانی بر ایران است» (۹).

در سال ۱۳۵۴ که شاه چندین سال با خیال راحت به حکومت خودکامه خود ادامه داده بود، به‌طور ناگهانی به تأسیس حزب واحد رستاخیز پرداخت و از همگان خواست یا عضو این حزب شوند و یا پاسپورت بگیرند و از ایران بروند. این حرکت شاه نشان می‌داد که او حتی بازی دموکراسی نمایشی دو

حکومت خودکامه و درمان درد تاریخی، فرهنگی
ملت ایران بود که نام انقلاب اسلامی ایران بر آن
نهاده شد.

دکتر سید محمد صدر

مردم ایران بود و هزینه‌های فراوانی برای دستیابی
به آن داده شده بود.
رهبری امام و بسیج تمام طبقات مردم ایران و
تکیه بر ایدئولوژی نجات‌بخش اسلام، عامل سقوط

منابع

۱. امام جمعه‌زاده ج. باقری ش. بررسی انقلاب اسلامی از دیدگاه فلسفه هگل. چاپ اول. اصفهان: مهر قائم؛ ۱۳۸۱: ۶۱
۲. همان، ص ۶۲
۳. همان، ص ۶۳
۴. همان، ص ۶۵
۵. همان، ص ۶۶
۶. همان، ص ۶۶
۷. همان، ص ۸۹-۹۰
۸. همان، ص ۹۷
۹. همان، ص ۹۹-۱۰۰
۱۰. همان، ص ۱۰۲

